

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه روش‌شناسی مطالعات اسلامی در علوم انسانی

با حضور آقایان دکتر شعبانی (عضو هیات علمی دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی و مدیر گروه آموزشی مبانی تعلیم و تربیت) - آقای دکتر امین خندقی (عضو هیات علمی دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی و مدیر گروه آموزشی مطالعات و برنامه ریزی درسی) - دکتر سعیدی رضوانی (عضو هیات علمی دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی) گروه آموزشی مطالعات برنامه درسی و آموزش و مدیر گروه تعلیم و تربیت اسلامی در پژوهشکده) - دکتر حسین افخمی (رییس پژوهشکده و عضو هیات علمی گروه مدیریت اسلامی در پژوهشکده) - دکتر جهانگیر مسعودی (عضو هیات علمی دانشکده الهیات و معارف اسلامی - گروه آموزشی فلسفه و حکمت اسلامی) و حجه الاسلام والمسلمین مجتبی الهی خراسانی (استادیار مرکز تخصصی آخوند خراسانی دفتر تبلیغات اسلامی و دبیر میز تخصصی توانمندسازی علوم اسلامی دفتر واحد مشهد) آقای علی شریف جمعه (کارشناس پژوهشی)

سه‌شنبه ۱۳۹۹/۰۷/۲۹ ساعت ۱۸ تا ۲۰:۳۰

محل سالن شورای پژوهشکده مطالعات اسلامی در علوم انسانی

ابتدا **دکتر افخمی** کلیات طرح تربیت پژوهش‌گر را برای پژوهشکده مطالعات اسلامی ارائه کردند سپس حاضرین نقطه نظرات خود را پیرامون موضوع روش‌شناسی مطالعات اسلامی در علوم انسانی به شرح ذیل بیان کردند.

دکتر مسعودی: لطفا سؤالاتان را شفاف کنید؟ سؤال شما در روش‌شناسی مطالعات اسلامی این است که ما درس را چگونه طراحی کنیم؟ یا این که در خصوص روش‌شناسی مطالعات اسلامی بحث کنیم؟ سؤال شما مشخصاً از ما چیست؟

دکتر شعبانی: قرار است دوره‌ای برگزار شود تحت اسم روش‌شناسی مطالعات اسلامی. سؤال این است که در این دوره مهم‌ترین مباحثی که قرار است در این درس گنجانده شود چه چیزهایی باشد؟ آیا همین کتاب‌های موجود در بازار کفایت می‌کند یا خیر؟

حجت‌الاسلام مجتبی الهی: اجازه دهید من سؤال آقای دکتر مسعودی را تکمیل کنم. دو شیوه برای علوم انسانی مطرح است شما بسته به این که کدام شیوه را انتخاب کنید بحث روش‌شناسی مطالعات اسلامی تان سمت و سوی متفاوتی پیدا می‌کند. گاهی می‌گوئید می‌خواهیم میدان بازی را خود علوم انسانی قرار دهیم و بنابراین کسی که می‌خواهد مطالعات اسلامی در علوم انسانی انجام دهد دیدگاه اسلامی را از علوم اسلامی وام می‌گیرد و سعی می‌کند با دیدگاهی که وام گرفته آن را در علوم انسانی نظیر مدیریت، اقتصاد، جامعه‌شناسی مطرح کند و می‌تواند حرف تازه یا نقدی را در مقایسه سامان دهد.

یک همچنین دیدگاهی بیشتر به حوزه علوم انسانی مربوط می‌شود و به حوزه علوم اسلامی ارتباطی پیدا نمی‌کند. در واقع این محقق مصرف‌کننده دیدگاه‌های فراهم آمده توسط محققین اسلامی در فلسفه، کلام و فقه و اینهاست در حوزه تخصصی خود. نگاه دوم این است که نه ما می‌خواهیم این دیدگاه‌ها را استحصال کنیم و نقطه خلاء ما در این حوزه این است که اساساً نگرش اسلام را در حوزه تخصصی ببینیم چیست

و علوم اسلامی در آن حوزه دقیقاً چه می‌گوید. در این صورت باید روش‌شناسی علوم اسلامی یا مطالعات اسلامی را بیاموزیم. یعنی در این صورت باید روش‌شناسی مطالعات اسلامی یا علوم اسلامی را بیاموزیم. اما نکته‌اش این است که آیا این کسانی که در نگاه دوم می‌خواهند کار کنند اصلاً پایه تحصیلی‌شان اسلامی است و فقط روش‌شناسی‌شان مانده است. البته می‌توان هر دو شیوه را مطرح کرد. پایه اول را می‌توان عده‌ای در نظر گرفت که تخصص‌شان علوم انسانی است و علاقمند به علوم اسلامی هستند و پایه دوم را می‌توان گروهی در نظر گرفت که پایه تخصصی‌شان علوم اسلامی است ولی علاقمند به توسعه علوم انسانی اسلامی هستند. در هر صورت نمی‌توان این دو را با هم خلط کرد. نمی‌دانم منظور شما چیست؟

دکتر مسعودی: عرض سلام مجدد خدمت همه دوستان خصوصاً جناب الهی. من هم یک جوری می‌خواهم فرمایش آقای الهی را به شکل دیگری بیان کنم. وقتی ما از مطالعات اسلامی صحبت می‌کنیم این بسیار وابسته است به تصویری که ما از مطالعات اسلامی داریم. مطالعات اسلامی را با یک قرائت الف می‌نامیم و با قرائت دیگر ب می‌نامیم. هر یک از این تصاویر اقتضای یک نوع روش‌شناسی خاص خود را دارد. من حداقل دو تا قرائت از مطالعات اسلامی را عرض کنم. وقتی می‌گوئیم مطالعات اسلامی من خیلی ساده از آن تعبیر می‌کنم به علوم اسلامی. این تعبیر آشکارتر است. اگر نظر خلافی بود دوستان بعداً بفرمایند. منظورم از مطالعات اسلامی معارف و علوم اسلامی است. خود علوم اسلامی به معنای اخص مصادیق بارزی مثل فلسفه اسلامی، کلام اسلامی، فقه اسلامی، اخلاق اسلامی و ... که خیلی روشن به آنها می‌گوییم علوم اسلامی به معنای اخص. اما یک مطالعات اسلامی که ما در این پژوهش‌کده و در معنای وسیع آن جمهوری اسلامی از آن صحبت می‌کنیم علوم انسانی اسلامی است یا فلسفه‌های مضاف و کاربردی اسلامی است. مثلاً دنبال اقتصاد و فلسفه اقتصاد اسلامی، تعلیم و تربیت و فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، دانش سیاست و فلسفه سیاست اسلامی، جامعه‌شناسی و فلسفه جامعه‌شناسی اسلامی و اینها هستیم. به همان دلایل قدیمی که این فلسفه‌ها ریشه‌های این درخت هستند و تنه آن علوم رفتاری هستند و میوه‌هایش علوم کاربردی هستند و ما اگر می‌خواهیم علوم رفتاری و رفتارهای اسلامی را در جامعه داشته باشیم باید ریشه‌هایمان فلسفه‌های مطلق و مضاف اسلامی باشد و علوم رفتاری‌مان هم کاملاً اسلامی باشد تا میوه‌های آن یعنی علوم کاربردی‌مان و رفتارمان اسلامی شود.

بنابراین در نظام جمهوری اسلامی این ایده که برویم به سمت تولید علم دینی، شکل گرفت و بر اساس آن همین پژوهش‌کده و بسیاری از مراکز دیگر که دنبال همین بحث هستند بوجود آمده. در اینجا دیگر علوم اسلامی بمعنای اخص را دنبال نمی‌کنیم و از علوم اسلامی به معنای اعم صحبت می‌کنیم. از علوم انسانی اسلامی تا فلسفه‌های مضاف و کاربردی اسلامی. شما قصد طراحی دوره را دارید برای پژوهشگر علوم انسانی به این معنا. شما که نمی‌خواهید فقیه یا متکلم تربیت کنید. این کار مربوط به حوزه‌های علمیه یا رشته‌های الهیات است. ما در این جا به علوم اسلامی به معنای اعم می‌پردازیم. در این صورت من می‌گویم باید به ماهیت دوگانه این علوم توجه کنیم. علوم انسانی مدرن مانند جامعه‌شناسی، روانشناسی و ... اینها رسماً زیر شاخه علوم تجربی هستند. پس علوم انسانی اسلامی ای که ما در صدد آن هستیم، یک هویت دوگانه دارند هویت تجربی و هویت اسلامی. و همین هویت دوگانه را خیلی‌ها اشکال کرده‌اند که امکان پذیر نیست. می‌گویند ما شترمرغ نداریم. اشکال معروف این بخش اشکال آقای ملکیان است. ایشان به همه کسانی که می‌خواهند علوم انسانی اسلامی کار کنند اشکال می‌کند. مثلاً می‌گوید فلسفه اسلامی نه فلسفه است و نه اسلامی. فیلسوفان مسلمان وقتی خواستند جنبه فلسفی آن را حفظ کنند بعد دینی اش را

خراب کرده‌اند و وقتی خواستند بُعد دینی آن را حفظ کنند بُعد فلسفی اش را خراب کرده‌اند. یعنی هر دو را خراب کرده‌اند. ایشان در مصاحبه خود با مجله نقد و نظر می‌گویند، دانش‌هایی مانند فلسفه اسلامی هویت پارادوکسیکال دارند. البته من با نظر آقای ملکیان موافق نیستم.

می‌خواهم بگویم مخالفین می‌گویند همین که مطالعات را دو بُعدی کردید و دو هویتی کردید به هر دو ضربه زده‌اید. به تعبیر ملکیان فلسفه اسلامی یا علوم انسانی اسلامی همان کچل مو فرفری است و ما را در یک میدان پارادوکسیکال گیر می‌اندازد. حالا ما می‌خواهیم در یک همچنین فضای نقد و مخالفتی تولید علوم انسانی اسلامی کنیم که از نظر برخی محال است و از نظر ما ممکن. من فکر می‌کنم واقعیت قضیه کسی که بطور مثال در گروه روانشناسی یا تعلیم و تربیت مطلق درس خوانده است تکلیفش مشخص است. دروس روش تحقیق را گذرانده است بنابراین در مسیر خودش راهش مشخص است. همه رشته‌ها روش تحقیق و روش‌شناسی خودشان را دارند. همین فرد اگر خواسته باشد به منابع دینی رجوع کند و مطالعات اسلامی محض را دنبال کند باز تکلیف خودش و روش‌شناسیش معلوم است. مثلاً بخواهد قرآن یا روایات را استفاده کند باید در مسیر روش‌شناسی مربوط در حوزه‌ها یا دانشکده‌های الهیات اقدام کند. مسئله آنجا پیدا می‌شود که ما خواسته باشیم این هر دو را بر یک رشته بار کنیم. یعنی فرد از هر دو بخواهد استفاده کند و به دانش واحدی برسد که هم تجربی یا فلسفی است و هم دینی و الهیاتی. در اینجا شاید بگوییم: اگر وی متخصص در حوزه تعلیم و تربیت هست و روش‌شناسی کار خودش را خوب بلد است اما در زمینه مطالعات دینی سررشته ندارد، باید بخشی را که بلد نیست یادش بدهیم. و بالعکس اگر از حوزه علمیه آمده باشد باید روش‌شناسی تعلیم و تربیت را یادش بدهیم.

این حرف درست است اما بنده در اینجا دو نکته دارم؛ نخست آنکه در مورد فرض دوم، من فرضم این است که مثلاً من دانشجوی رشته تعلیم و تربیت هستم و می‌خواهم هویت تعلیم و تربیت اسلامی را برای رشته خودم محقق کنم. برای این کار می‌توانم خواننده مستقیم متون و منابع دینی باشم یا می‌توانم استفاده‌کننده از آورده‌های دیگران مثل علامه طباطبایی، امام خمینی، استاد مطهری، شهید صدر و امثال اینها باشم. یعنی من پژوهش‌گر هر کار هم که بکنم در حوزه تخصصی به اینها که نمی‌رسم بگذار به آنها اعتماد کنم و از یافته‌های آنها استفاده کنم. بنابراین لازم نیست من بروم برای یک دانشجوی تعلیم و تربیت روش‌شناسی تفسیری بگذارم. قطعاً من نمی‌توانم در چند واحد، کاری بکنم که یک تجربه بیست یا سی‌ساله در پشتش نهفته باشد. خیلی وقت‌ها دانشجوی خود ما در الهیات هم خودش نمی‌رود کار کند. کارش را با تکیه بر آراء علامه طباطبایی یا شیخ اشراق پیش می‌برد یا ملاصدرا. حالا ممکن است از او بخواهیم بعد بروم مجتهد هم بشود، آن بحث دیگری است که راه‌ها را برایش مشخص می‌کنیم. در این مرحله اینگونه عمل می‌کند.

اما نکته و مهمتر به نظر من این است که مسئله فراتر از این است. مسئله این است که ما چگونه این هویت دوگانه را با همدیگر به نحو غیر پارادوکسیکال، یعنی بر خلاف آنچه سروش و ملکیان می‌گویند یا بر خلاف آنچه که مخالفین تولید علم دینی در داخل و خارج کشور می‌گویند، پیش ببریم. مخالفین می‌گویند این تلاش را نکنید بعضی از آنها خیلی هم تند هستند از جمله آقای دکتر سید جواد طباطبایی که در کتاب معروفش «زوال اندیشه سیاسی در ایران» (که من آن را اینگونه ترجمه می‌کنم، زوال اندیشه عقلانی در جهان اسلام) می‌گوید که در تمدن اسلامی سه دوره داریم. بامداد اندیشه، نیمروز اندیشه و شامگاه اندیشه و مرادش این است که یک موقع اندیشه عقلی در تمدن اسلامی تولد

پیدا کرد آن را می‌گوییم بامداد اندیشه و آن دورانی است که ما اندیشه را خالص دریافت کردیم که همان دوران ترجمه اسلامی از منابع عقلانی یونانی است. بعد می‌رسیم به دورانی که عده‌ای گفتند ما خودمان هم اندیشه‌هایی دینی داریم و باید با اندیشه یونانی ممزوج کنیم و در اینجا یک شکافی در عقلانیت خالص ایجاد شد. بعد این کار شدت گرفت و بین اندیشمندان مسلمان گفتند بیاید ما آن اندیشه‌های یونانی را تبدیل کنیم به اندیشه‌های اسلامی خودمان. سپس کار بالا گرفت تا جایی که اندیشه عقلی اولیه را ذبح کردیم. بر خلاف ما که معتقدیم که کمر تمدن اسلامی را امثال غزالی‌ها شکستند او (طباطبایی) معتقد است شکست کمر این تمدن را امثال خواجه نصیرها و ملاصدراها انجام داده‌اند. استدلالش این است که اگر اندیشه عقلی را خواسته باشیم چیزی به آن اضافه کنیم از اندیشه عقلی خارج کرده‌ایم. مثل استدلالی که آقای ملکیان دارد. جناب سید جواد طباطبایی می‌گوید فلسفه یعنی سیر آزاد عقلانی به سوی حقیقت به هر جایی که رسید. اگر گفتی که سیر آزاد عقلانی می‌کنم تا برسم به یک چیزی و آن را مقید کردی اینجا می‌شود همان کچل موفرفری و دیگر اندیشه عقلانی نداریم.

ما البته معمولاً به این اشکالات پاسخ می‌دهیم. پس نکته ما این است که حالا ما در فضایی داریم این حرف را می‌زنیم که برخی اینگونه فکر می‌کنند و می‌گویند شما پژوهشگرده مطالعات اسلامی در علوم انسانی زده‌اید و دارید به سویی حرکت می‌کنید که برخی در هزار سال پیش آن را انجام دادند و نتیجه اش زوال اندیشه و عقلانیت بوده‌ای، به سوی شامگاه اندیشه حرکت می‌کنید. به بیان دیگر شما می‌گویید می‌خواهید تمدن نوین اسلامی را بر فلسفه‌های اسلامی بنا کنید و بعد بر روی آن فلسفه‌های مضاف نظیر فلسفه تعلیم و تربیت و یا فلسفه روانشناسی و غیره، علوم رفتاری مانند تعلیم و تربیت و روانشناسی و غیره را بنا کنید. می‌گویند این راه را نروید که می‌رسید به شامگاه اندیشه.

به نظر من توی این داستانی که ما داریم از آن صحبت می‌کنیم. مهم‌ترین اشکال و مهم‌ترین حُفره این است که ما چگونه این دو هویت را به شکل غیر پارادوکسی‌کال پیش ببریم و قرین هم قرار دهیم که هم علمی داشته باشیم تجربی با روش تجربی و هم علمی داشته باشیم که اسلامی باشد. انسانی باشد چون جامعه به زیرساختهای علوم انسانی نیاز دارد. علوم فلسفی باشد چرا که جامعه به علوم فلسفی نیاز دارد تا به سؤالات بنیادی اش پاسخ دهد. ما نیاز به فلسفه‌ها داریم و به علوم انسانی هم نیاز داریم و نشانه‌اش این است که ما بعنوان متخصصین این رشته‌ها الان اینجا نشستیم و گرنه شما در رشته تعلیم و تربیت نبودید و من در رشته فلسفه اینجا نبودم.

حال چگونه این‌ها را کنار هم قرار دهیم که اتفاقات پارادوکسی‌کال و مخربی که امثال آقای سروش، ملکیان و سید جواد طباطبایی می‌گویند نیفتد. چگونه این هویت دوگانه و دوزیستی و دو قطبی و دو بُعدی و دو وجهی به شکل معقولی اتفاق بیفتد. تعریف ممکن پیدا بکند و محقق شود و جامعه را نابود نکند. یعنی عقلانیت و علوم تجربی را در جامعه نابود نکند. این نیاز به یک روش‌شناسی خاصی دارد. البته ما اسم آن را روش‌شناسی می‌گذاریم چون این جلسه موضوعش روش‌شناسی است. برای این کار اسامی دیگری هم وجود دارد ما به آنها می‌گوئیم فرمول‌ها یا نظریه‌هایی که می‌تواند این دو هویت متفاوت را کنار هم‌دیگر به شکل غیر پارادوکسی‌کال و غیر مخرب کنار هم چیدمان کند. پس سؤال این است که با چه فرمولی این کار را انجام دهیم.

من الان یک درسی دارم در خدمت دوستان فلسفه تعلیم و تربیتی که آنجا تقریباً همین مسئله را چیدمان کرده‌ام. من برای خودم شش قرائت مطرح می‌کنم. قرائت‌ها همه از حوزه فلسفه غرب اتخاذ شده است. می‌توانستم بروم و بگویم ملاصدرا چه گفته است ولی چون آنها (فلاسفه

اسلامی) غریب به این مسئله هستند و فیلسوفان غربی قریب به این مسئله هستند بهتر است که از فلاسفه غرب استفاده کنیم. یعنی فیلسوف غربی به هویت غیر اسلامی علوم نزدیک تر است و از آنها بهتر پشتیبانی می کند. به نظر من این دیدگاه فیلسوفان غربی خیلی بهتر از تحقق تولید علم دینی حمایت می کند. من می گویم امثال دکتر ملکیان و سروش و طباطبایی که اشراف به فلسفه مدرن و معاصر دارند اینها کانت خوانده اند، هایدگر خوانده اند، فوکو و دریدا خوانده اند. اینها فلسفه پست مدرن خوانده اند، اینها مکتب فرانکفورت خوانده اند مکتب پاریس خوانده اند، مکتب ادینبورو خوانده اند. اینها اگر صادقانه عمل کنند نمی توانند مخالف تولید علم دینی باشند. کسی که کانت خوانده است نمی تواند مخالف تولید علم دینی باشد.

من البته از همه قرائت های موجود در علم دینی هم دفاع نمی کنم، مثلاً قرائت فرهنگستان را نمی گویم. یا قرائت برخی از دوستانی که قرائت های غیر قابل دفاع دارند را بیان نمی کنم. ولی آنچه می شود بیان کرد این است که قدر متیقنی از علم دینی ممکن و قابل دفاع است و اتفاقاً کسانی که فلسفه های مدرن و معاصر خوانده اند باید از این قدر متیقن دفاع کنند. آنکه فلسفه هرمنوتیک گادامر خوانده باشد می تواند بگوید بنا بر فرض غیر قابل شک از نظر هرمنوتیک فلسفی پیش فرض های ما و پیش داشته های ما (تعبیر هایدگر خیلی وسیع تر از گادامر است و می گوید هر چه از پیش داشته باشی) در تولید علم تو موثر است. علایق تو در تولید انواع علوم موثر است یا هر چیزی که از نظر علم در ضمیر ناخودآگاه تو قرار داده شده یا اصلاً جامعه به تو تزریق کرده به تعبیر هایدگر این جهان است، جهان ضمیر ناخودآگاه ما که ما در آن افتاده ایم. این جهان تغذیه می کند از جامعه و فرهنگ. بنابراین آنها که به فلسفه معاصر مسلط هستند باید بیشتر از تولید علم دینی دفاع کنند.

من از این فلسفه های مدرن و معاصر شش قرائت بیرون کشیده ام که این قرائت ها می تواند شیوه سازگاری بین این دو هویت یا دو بُعد را ایجاد کند. یعنی هم ما علوم تجربی دقیق داشته باشیم و هم اسلامی داشته باشیم. یعنی همانقدر که یک روان شناس روانشناس است روانشناس اسلامی ما هم روانشناس است. سؤال این است که چگونه؟ پاسخ من این است که به کمک آن فرمولهایی که گفتیم. این فرمول ها را من اسمش را می گذارم روش شناسی تحقق علوم اسلامی دوگانه. چون شما در اینجا مرادتان از مطالعات اسلامی مطالعات اسلامی به معنای اعم است نه اخص. یعنی شما نمی خواهید اقتصاد دان اسلامی محض تربیت کنید. اگر یک مدل هایی بتواند دو اشکالی را که آقایان مطرح کردند پاسخ دهد مدل مطلوب ماست. اولاً پارادوکسی کال نباشد و ممکن باشد و ثانیاً مخرب نباشد یعنی اندیشه تجربی یا عقلانی را تخریب نکند. پس اگر ما بتوانیم با شیوه ها و روش ها و مدل هایی این کار را انجام دهیم موفق شده ایم.

من برای خودم شش قرائت ترسیم کرده ام اسم یک قرائت را گذاشته ام قرائت رایشناخی^۱ که از مدلی که رایشناخ فیلسوف معروف علم متعلق به حلقه وین مطرح کرده استفاده می کنم. یک قرائت دیالوگی یا گادامری^۲ مؤسس هرمنوتیک فلسفی است، قرائت دیگر قرائت دکارتی است که

^۱ هانس رایشناخ، فیلسوف معروف علم که منسوب به حلقه وین و پوزیتیویست های منطقی است در علم قابل به دو ساحت و مقام است؛ مقام و ساحت کشف و گردآوری (context of Discovery) و دیگری ساحت و مقام داور و قضاوت (context of Justification) بر طبق نظر وی، ما در مقام شکار که مقام دستیابی به علوم و ایده های شخصی است، محدودیتی برای استفاده از منابع و امکانات مختلف نداریم اما وقتی که به مقام داور می رسیم، یعنی مقام شکل گیری علم جمعی، باید ایده ها و فرضیه های خود را به کمک روش خاص آن علم مورد آزمون قرار داده و تبدیل به علم جمعی کنیم. بر این اساس و بر مبنای تقسیم او، تعریف علم دینی می تواند این باشد: دانشی که در مقام شکار، از ایده ها و آموزش های دینی بهره می برد و در مقام داور، از ابزارهای داور در آن علم.

به کمک درخت دانشی که ترسیم کرده بیان می‌شود و قرائت دیگر قرائت هایدگری یا اکوسیستمی^۳ است و قرائت بعدی قرائت کوانینی است و قرائت آخر قرائت مکملی یا دوبروی^۴ است. من اعتقاد این است که آنچه که اینها کم دارند این است که برسند به کاری که معقول، ممکن و مفید باشد. من معتقدم آن دو واحدی که در خدمت دکتر شعبانی طراحی کردیم می‌تواند این درخواست را پوشش دهد.

دکتر امین خندقی: در مورد پرسشی که دکتر افخمی مطرح کردند ما باید یکسری چیزهایی را پیش فرض بگیریم. ما امکان و معناداری علم دینی را باید پیش فرض بگیریم. البته موضوعی که دکتر مسعودی مطرح کردند معترضان و مخالفانی هم دارد. در بحث‌های روش‌شناسی که مطرح می‌شود نظرات مختلفی هست. مثلاً این که روانشناسی ذیل علوم تجربی قرار می‌گیرد من موافق نیستم. اگر چه تجلی روانشناسی در جامعه ما تجربی است و علت آن هم تمرکز ما بر مبانی نظری در دهه‌های بسیار قبل روانشناسی است در حالی که مجالات و نشریات معتبری سراغ دارم که در خصوص فلسفه روانشناسی بحث می‌کنند. منتهی من فکر می‌کنم ما باید بدانیم روش‌شناسی و روش پژوهش در علم دینی و بطور عام و حوزه‌های مختلف مثل روانشناسی اسلامی یا جامعه‌شناسی اسلامی بطور خاص در رشته‌های مربوط چیست؟ قبل از این باید توجه داشته باشیم هر کدام از نگاه‌های کلان حوزه‌های مختلف علمی یک الزامات و نگاه‌های خاص روشی و روش‌شناسی دارند. بطور مثال روانشناسی جامعه‌شناسی آگوس کنت که جامعه‌شناسی اثبات‌گرایانه است. هر کدام از این پارادایم‌های کلان علم یک نظرگاه خاص روشی و روش‌شناسی خود را دارند. پارادایم‌های اثبات‌گرایی، تفسیری، انتقادی و هر کدام از این پارادایم‌ها مباحث روشی خاص خود را دارند و ما هر کدام را انتخاب کنیم لاجرم به یکسری دلبستگی‌ها و الزامات تن می‌دهیم. مشکل اساسی که در روش‌شناسی مطالعات اسلامی وجود دارد. گرانیگاه و نقطه ضعف کسانی که دایه علم دینی را دارند بحث روش‌شناختی است. روش‌شناختی در مورد فلسفه روش یا چیستی روش بحث می‌کند. به نظرم دکتر افخمی بیشتر به دنبال بحث‌های فنی و مهارتی روشی است. یعنی چگونگی تولید علم در آن حوزه را دنبال می‌کنیم. ما مشکلی که در این حوزه داریم مشکل مفهومی است هم از حیث روش‌شناختی و هم مفهوم روشی. کسانی که وارد این حوزه علم دینی شده‌اند

۲. بر اساس نظریه هانس گنورک گادامر، موسس هرمنوتیک فلسفی، فهم ما از یک متن حاصل امتزاج دو افق متن و خواننده مفسر است (Fusion of Horizons). فهم اساساً هویتی دیالوگی دارد و نتیجه گفتگوی واقعی میان دو طرف است. در این دیدگاه که نه متن محور و نه مولف محور و نه مفسر محور است، همه اطراف قضیه اصالت دارند و هیچ کدام به تنهایی نقش اول را ایفا نمی‌کنند. بدین سان رویکرد گادامر یک رویکرد گفتگویی است. بر طبق نگاه گادامر از فهم، می‌توان از علم دینی یک تعریف گفتگویی ارائه داد. علم دینی علمی است که از امتزاج دو افق علم و دین در ذهن عالم دینی پدید می‌آید؛ اگر دین درناحیه مشخصی، مثلاً درباره روان انسان، آموزش‌هایی داشته باشند و از سوی دیگر، دانشی تجربی چون روانشناسی نیز تئوری‌ها و ایده‌هایی در باب شناخت روان آدمی داشته باشد، می‌توان تصور کرد که روانشناسی دینی یک نوع دانش و دیسیپلین خاص است که از امتزاج این دو در ذهن یک اندیشمند و یا در محیط مشترک و بین‌الادنه‌ای گروهی از اندیشمندان بوجود آمده است. این امتزاج نتیجه یک گفتگوی واقعی و در واقع نتیجه اصالت دادن به هر دو سوی گفتگوست.

۳. بر اساس نگاه هایدگر هر یک از ما در جهانی (world) افکنده شده‌ایم (projected)، یک جهان فکری و فرهنگی، جهانی از باورها و پیش‌ساختارهای ذهنی (pre structures). این جهان، جهان نفس فکری و فرهنگی ماست. زیست جهان انسان به تمام افکار و اعمال و احساسات و خروجی‌های وجود انسان شکل و رنگ و بو می‌دهد. انسانی با یک زیست جهان و با یک اتمسفر و اکوسیستم سنتی قطعاً نمی‌تواند علم یا صنعت یا هنری بیافریند که رنگ و بوی سنتی ندهد، و در مقابل انسانی که واقعا جهان و اکوسیستمی مدرن دارد، بخواهد یا نخواهد، هر چه تولید می‌کند مدرن خواهد بود. (از کوزه هر آن برون تراود که در اوست). اصطلاح جهان (world) در هایدگر متناظرهایی در فیلسوفان دیگر دارد: زیست جهان (life – world) هوسرل، سنت و افق (tradition & horizon) در گادامر، گفتمان (discourse) در فوکو بازی‌های زبانی (linguistic games)، پارادایم (paradigm) در توماس کوهن. اصل سنخیت میان علت و معلول نیز به لحاظ فلسفی دیدگاه مزبور را پشتیبانی می‌کند. همین تعبیر را می‌توان در تعریف علم دینی به کار گرفت؛ علم دینی علمی است که انسانی دینی، که جهان و اکوسیستم درونی او دینی شده است بوجود می‌آورد، انسانی که در فضا و اتمسفری دینی تنفس فکری و روحی می‌کند.

۴. در فیزیک کلاسیک از ق ۱۱ دو نظریه متفاوت در باره ماهیت نور وجود داشته است نظریه ذره‌ای آیزاک نیوتن، نظریه موجی کریستین هویگنس. اما در فیزیک کوانتوم این دو نظریه همدیگر را نفی نمی‌کنند بلکه تکمیل می‌کنند و در یک دیدگاه جامع با عنوان نظریه مکملی قرار می‌گیرند. گروه بسیاری در طرح دیدگاه مکملی نقش داشته‌اند که از همه بیشتر لویی دوبروی، فیزیکدان معروف فرانسوی با ارائه نظریه ذره‌ای موجی برای نوروالکترون و بطور کلی هر نوع ماده و ایجاد ارتباط میان فیزیک – ماده ذره و فیزیک موج برنده جایزه نوبل در ۱۹۲۹ شد. همزمان و پس از وی نظریه مزبور در میان فیزیکدانان جدید، بویژه طرفداران فیزیک کوانتوم پیروان بسیار دارد، کسانی چون: آلبرت اینشتین، ماکس پلانک، نیلز بور و دیگران. به اعتقاد آنان تمام ذرات بنیادی در عالم، هم حالت و خاصیت ذره‌ای دارند و هم حالت و خاصیت‌های موجی حتی ذرات ترکیبی بالاتر چون اتم‌ها و مولکول‌ها. در قرائت مکملی از علم دینی، با الهام از مدل مکملی در فیزیک مدرن، تأکید بر این است که لازم نیست برای علم دینی منحصرأ یک ماهیت و یک تعریف اخذ کرد بلکه علم دینی می‌تواند صورت‌هایی تحقیقی و تعریفی متنوعی داشته باشد، حتی در منظومه فکری یک متفکر واحد

کار خود را مفهومی نکرده‌اند. اکثر تلاش‌هایی که در حوزه علم دینی در کشور ما و دنیا اتفاق افتاده این است که این فرآیندها را مفهومی یا conceptualize نکرده‌اند. ما باید به فرآیند کشف معرفت معتبر بپردازیم. یکی مثل دکتر خسروباقری که از علم دینی صحبت می‌کند یک فرآیندهای کلی را برای علم دینی مطرح می‌کند. مثلاً می‌گوید اول باید پیش‌فرضه‌ایمان را از علم دینی بگیریم و بر اساس آنها باید فرضیاتمان را بسازیم و بعد آن فرضیه‌ها را بکار بگیریم اگر به نتیجه نرسیدیم دوباره برگردیم. یا کسانی در حوزه تفسیر تربیتی مطرح کرده‌اند. بحث‌های تفسیر تربیتی به بحث‌های روش‌شناسی تنه می‌زند. همین الان در مشهد ما در مکتب نجس دوره تفسیر تربیتی داریم. آنها مشکلاتی در حوزه روش‌شناسی دارند. من راهکار پیشنهاد می‌کنم. یکی این که کسانی را که در این مسیر حرکت کرده‌اند را دعوت کنیم تا کارشان را ارائه کنند و بررسی کنیم کارشان را و اندیشه‌هایشان را مکتوب کنیم، و البته بعد صورت بندی کنیم. حداقلش این است که فتح بایی در مباحث روش‌شناسی اسلامی است. آقای دکتر قراملکی در این حوزه نیز کتابی نوشته‌اند که البته خیلی کلی گویی است. راه دوم این است که افرادی را بیاریم که در این روش‌شناسی کار کرده‌اند و بصورت کارگاهی کارشان را آموزش بدهند. راه اول اثربخش‌تر است ولی طولانی مدت است و هزینه‌بر است

حجت‌الاسلام مجتبی الهی: من فکر می‌کنم ما اینجا با گزینه‌های مختلفی روبرو هستیم که باید دست به انتخاب بزنیم. همانطور که آقای دکتر مسعودی فرمودند برای کسانی که دانش‌آموخته علوم انسانی هستند یادگیری روش‌شناسی علوم اسلامی مفید نیست چون دانش پایه لازم را ندارند. به همین اندازه کسانی که دانش علوم اسلامی دارند به دلیل این که دانش روش‌شناسی علوم انسانی را ندارند تمرکزشان روی علوم انسانی مفید نیست. بنده اینجور فکر می‌کنم که ما دو گونه تحقیقات را با هم می‌توانیم در پژوهش‌کده کلید بزنیم. تحقیقات نوع اول تحقیقاتی در خود علوم انسانی فقط و فقط با این نکته که از دستاوردهای علوم اسلامی به مثابه ایده‌ها یا حداقل فرضیه‌هایی بهره ببرند. بنابراین تبدیل آن به یک دیدگاه یک نظر یا مقاله یا پژوهش باید با اتکا به حوزه علوم انسانی مربوط صورت بگیرد. کسانی که این نوع مطالعه را می‌خواهند یاد بگیرند روش‌شناسی‌شان را باید فراتر از آنچه در دوره‌های تخصصی خودشان یاد می‌گیرند فراگیرند و ضمناً در بحث مطالعات اسلامی باید سیره وقوف بر دیدگاه‌های اسلامی متخصصان و متفکران اسلامی را بیاموزند نه سیره استنباط متفکران اسلامی را. مثلاً در تفسیر خودشان تفسیر نکنند و به دیدگاه‌های تفسیری علامه طباطبایی رجوع کنند. بنابراین آموزش اینها در حوزه روش‌شناسی مطالعات اسلامی روش‌شناسی مطالعات اسلامی نیست بلکه روش بهره‌مندی از منابع اسلامی است و بیشتر مکتب‌شناسی و منبع‌شناسی است.

گروه دوم دانش‌آموخته علوم اسلامی هستند آنها باید مشغول توسعه علوم اسلامی در مسایل مشترک با علوم انسانی باشد. یعنی کسی متخصص فقه است باید یک مسئله را که همزمان یک مسئله حقوقی هم هست باید به روش‌شناسی علم فقه به آن پاسخ دهد تا آن موضوع توسعه بیابد. این فرد باید برای آنکه بتواند تغییراتی هر چند اندک در حوزه حقوق بیفتد باید به روش‌شناسی علم فقه پایبند باشد. من فکر می‌کنم آرزوی این که از این طریق ما به یک دانش جدید مثل اقتصاد اسلامی برسیم خیلی دیرپاب است. این تلاش در حال حاضر یک رویکرد است به اسلام یعنی آنچه امروز می‌گوییم اقتصاد اسلامی یک رویکرد اقتصاد به اسلام است که شاید در طول یک یا دو دهه منجر به دانش اقتصاد اسلامی بشود. اما جنس مطالعات اسلامی در علوم انسانی را چه در نوع اول و چه در نوع دوم بنده از جنس مطالعات چند رشته‌ای می‌دانم.

با دقت در این خصوص عرض می‌کنم. منظورم مطالعات میان رشته‌ای نیست. یعنی این در هم تنیدگی و ائتلافی که در فهم و شناخت از دو یا چند منبع مختلف در مطالعات میان رشته‌ای هست را مد نظر نداریم. در مطالعات چند رشته‌ای هدف این است که از فهم موضوع در چند رشته مختلف کنار هم برای حل یک مسئله مشترک استفاده کنیم. یعنی مسئله یا موضوع مشترک است و ما فهم‌ها در حد فرضیه یا روش‌ها را هم بصورت خرد ممکن است بکار ببریم. البته این با مطالعات فرارشته‌ای هم که برخی دوستان امید تاسیسیش را دارند متفاوت است. دنبال مطالعات فرارشته‌ای هم نمی‌شود رفت. اخیراً برخی عزیزان مطالعات فرارشته‌ای را با دو حوزه حکمت متعالیه و اجتهادی مطرح کرده‌اند که هنوز سامان لازم را ندارد و هنوز در مراحل اولیه است.

در این خصوص از جنس مطالعات اولیه حکمت متعالیه در حوزه فلسفه تعلیم و تربیت می‌توان به سرکار خانم علم‌الهدی و در حوزه علوم سیاسی و فلسفه سیاست به آقای نجف لکزیایی اشاره کرد. و از رویکردهای اجتهادی می‌شود از حلقه آقای علی عابدی شاهرودی و شاگردانشان دکتر حمید رضا حسنی و دکتر علی‌پور نام برد. اشکالی دیگری از این اجتهاد عام را تقریباً می‌توان در حلقه‌هایی در قم و نجف نیز پیدا کرد. من در عین حال پیشنهاد خیلی مشخص و واضح و روشن است. برای این که دچار یک نوع بازاندیشی‌های طولانی و دورخیزهای خیلی وسیع نشویم باید توافقی کار را دنبال کنیم. یعنی حوزه‌های ممکن را دنبال کنیم. دو حوزه ممکن را اشاره کردم به شکل چند رشته‌ای است یک رشته را پایه قرار می‌دهیم یا علوم انسانی یا علوم اسلامی و به صورت نزدیک و روشمند میزان بهره‌گیری از دانش‌های مرتبطی که با آن مسئله ارتباط دارد را بررسی می‌کنیم و روی کاغذ می‌آوریم. البته بحث کران‌های دیگری هم دارد. یعنی اگر ما نظام عرضی را بین علوم تا حدی قبول داشته باشیم همین برای مطالعات چند رشته‌ای کافی است اگر قائل به یک نوع نظام صوری هم باشیم بحث سهم‌زدایی از آن کار آسانی نیست. ما در هم‌اندیشی سه روزه‌ای که سال گذشته با متخصصین چند رشته مدیریت و علوم اجتماعی و فلسفه و فقه در مشهد داشتیم. جمع‌بندی دوستان بیشتر یک نظام ترکیبی بود. یعنی در آغاز یک مطالعات چند رشته‌ای و در ادامه مجبور می‌شویم به سمت مطالعات میان رشته‌ای هم حرکت کنیم. چرا که در بعضی حوزه‌ها باید از حصر گرایشی خارج بشویم. در دراز مدت احتمالاً باید از تحصر روشی در حوزه‌های مطالعات اسلامی و مطالعات انسانی خارج شویم.

ضمناً کلاً اشکال جناب آقای ملکیان و دیگران هم در این پیشنهاد ما وارد نیست چرا که ما علوم اسلامی را علمی برای فهم اسلام می‌دانیم نه علمی برای فهم جهان و علوم انسانی را علمی برای فهم انسان یا جهان می‌دانیم. اگر انسان را به عنوان بخشی از جهان بدانیم. بنابراین اینها در مسائل مشترک هستند ولی ادعای علوم اسلامی اساساً فهم جهان نیست. مثلاً فقه ادعا نمی‌کند می‌خواهد بهترین مقررات را برای بشر ارائه کند خودم تاسیس کنم بلکه می‌خواهد بفهمد دیدگاه اسلام در خصوص این احکام، مقررات و هنجارها چیست. همچنین در یک شکل متعالی کشف آنچه که دیدگاه‌های تربیتی متعالی اسلام است هدف تعلیم و تربیت اسلامی است. بنابراین دو هدف متفاوت دارند و هیچ اشکالی ندارد بصورت چند رشته‌ای با هم تعامل کنند. در این صورت اینها شبیه دو رشته متفاوت می‌شوند که می‌توانیم در یک مطالعه چند رشته‌ای از آن استفاده کنیم. یعنی مطرح کنیم این دیدگاه دینی که مطرح شده آیا در چهارچوب یک فرضیه نتیجه‌بخش و قابل تجربه و آزمون‌پذیر مثلاً در حوزه علوم تربیتی هست یا نه. یا آن ایده را در حوزه مطالعات فلسفی را بررسی کنیم که آیا می‌تواند برهانی باشد یا نه نمی‌تواند برهانی باشد.

البته این نیاز به یک گشودگی در علوم اسلامی و یک گشودگی در علوم انسانی دارد. گشودگی در علوم اسلامی که از ادعای به شناخت کل جهان به سمت شناخت دین حرکت کند و گشودگی در علوم انسانی که دچار حصرگرایی روشی نشود و صرفاً دانش خودش را در حوزه‌های روشی یا پارادایمی موجه نداند و به دانش تولید شده در رشته‌های دیگر ولو بصورت یک ویژه یا فرضیه‌مورد مطالعه قرار دهد. البته چالش‌هایی که با آن بعداً مواجه خواهیم بود چالش بر سر اعتبار روش‌های پژوهش است و احتمال این که فرضیه‌هایی از علوم اسلامی اخذ شود ولی به دلیل احتمالاً تقدیر پذیر بودن برخی از روش‌ها پاسخ لازم را در علوم انسانی ندهد و بر عکس ممکن است فهم یا اشکال در روش شناخت و استنباط از معارف اسلامی در علوم اسلامی موجب ناهماهنگی بین یافته‌های نزدیک به اطمینان یا اطمینان بخش در علوم تجربی یا سایر علوم شود و آنها را زیر سؤال ببرد.

لذا پیشنهاد واضح بنده انجام مطالعات چند رشته‌ای است و معتقدم هنوز موعد مطالعات میان رشته‌ای نشده است. باید اجازه دهیم این مسیر در دل علوم انسانی جدا و در دل علوم اسلامی جدا اما با ارتباط و گفتگو پیش برود.

دکتر شعبانی: فکر کنم جلسه اگر موافق باشید باید حداقل یک جلسه دیگر هم ادامه داشته باشد. در واقع یک بارش فکری شکل گرفته در پاسخ به سؤال مطرح شده که نیاز به ادامه دارد. من فقط اشاره‌ای داشته باشم به نکته مهمی که دکتر مسعودی فرمودند. در واقع کسانی که دارند سالیان دراز در حوزه مطالعات اسلامی کار می‌کنند یا در حوزه فلسفه محض کار می‌کنند اینها دغدغه روش ندارند. یک تعریف از روش معنای موسع آن است. این که ما چطور می‌اندیشیم چطور استدلال می‌کنیم چطور می‌نویسیم و چطور مفاهیم را به هم مرتبط می‌کنیم و چگونه تحلیل می‌کنیم همه اینها را به مثابه روش در نظر بگیریم. من در یکی از آثار فلاسفه غرب می‌خواندم که ما همه اینها را در کلاس‌های فلسفه به شاگردانمان داریم یاد می‌دهیم. بنابراین روش‌ها بصورت ضمنی آموزش داده می‌شود. نه بصورت مستقل که ما در دانشکده‌ها تدریس می‌کنیم.

از این زاویه که نگاه می‌کنیم در حوزه مطالعات اسلامی ما مشکلی نداریم. یک تعبیری من خودم در سال ۸۴ استفاده کردم این که این روش‌ها بی‌روش هستند. یعنی روش‌ها از پیش قواعد معینی ندارند و در حین پروژه تحقیقاتی پژوهشگر با رفت و برگشتی که می‌کند آنها را خلق می‌کند. این کار شبیه یک تابلویی است که هنرمند می‌خواهد به شکل بدیع آن را طراحی کند. در اینصورت اگر قبل از شروع کار از او سؤال کنید که شما چه مسیری را طی می‌کنید احتمالاً نمی‌تواند تمام گام‌هایی را که لازم است برای تولید یک اثر بدیع توضیح دهد. در نتیجه شما باید صبر کنید که اثر را تولید کند و بعد از این که اثر تولید شد از او سؤال کنید که چه کاری کردید که به این نتیجه رسیدی. ما این را از شما تعبیر می‌کنیم به ملاحظات روش‌شناختی نه روش به مفهوم مجموعه گام‌هایی که در یک پروژه تحقیقاتی از پیش مشخص می‌شود تا ما را به هدف‌های مشخص برساند. پس این است بحث روش‌شناسی در رشته‌های محض است.

اما وقتی شما می‌خواهید ببینید این مباحث آسمانی را به زمین از اینها تحت عنوان الهیات عملی یاد می‌کنند. آن وقت این دغدغه‌ها مطرح می‌شود. ما وقتی به سطح زمین می‌آییم بطور مشخص و به قول آقای دکتر می‌خواهیم اثر اندیشه‌های دینی‌مان را در عرصه زندگی اجتماعی‌مان مورد ملاحظه قرار دهیم. یا بخش‌های از این دستاوردها را در زندگی بشری بکار بگیریم سه تا محور اصلی وجود دارد. یک محور

منابع دینی هستند با محوریت قرآن کریم. یکی دیگر باور مذهبی که آدم‌های مختلف دارند که ممکن است با هم همخوانی هم نداشته باشند. و سوم عمل ایمان زیسته است یعنی کسانی که با این اندیشه دینی زندگی می‌کنند. و بعد اینها همه به هم تنیده است. چنان به هم گره خورده است که از هم جدا نیستند. بر این اساس ما می‌توانیم سه تا سبک را در این نوع نگاه به حضور اندیشه دینی در عرصه زندگی بشر از هم تفکیک بکنیم. یکی در گفتگو با عمل یکی در گفتگوی با سایر رشته‌های گرایش‌های الهیات است و یکی دیگر هم در گفتگو با رشته‌های علوم اجتماعی است مثل مدیریت و روانشناسی و ... است.

ملاحظه کنید بسته به این که شما خواسته باشید از چه زاویه‌ای به مسئله نگاه کنید آن وقت روش‌شناسی‌های شما هم متفاوت می‌شود. آقای دکتر امین خندقی نکته‌ای را اشاره کردند که وقتی وارد بحث اولیعی فلسفه دین می‌شوید خواه ناخواه تحت تاثیر اندیشه‌های فلسفه علم قرار می‌گیرید و بنابراین تحت تاثیر آن اندیشه‌هایی که در فلسفه علم مطرح شده ناگزیر هستید به سمت رویکردهای تفسیری روی بیاورید. لذا کسی را که می‌خواهید آموزش دهید می‌گویید در دانشکده الهیات یا در حوزه علمیه بحث‌های مطالعات اسلامی را دنبال کند و دنبال روش‌های تجربی و اکسپریمنتال و اکسپرینشال نباشد. وقتی می‌آیید در حوزه دوم شما می‌توانید مطالعات اسلامی را مطالعه رفتارها یا کنش‌های اجتماعات مذهبی تلقی بکنید و اینجا شما می‌توانید از دستاوردهای علوم اجتماعی استفاده کنید و هیچ منعی ندارد که شما از روش‌شناسی‌های مثلاً دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی استفاده کنید. یک نکته دیگر هم مطالعه باورها و اعمال و تجربه‌های پیروان دین است.

بنابراین در بخش اول که رفتار را مطالعه می‌کنید به دنبال مطالعات حتی سفت و سخت اکسپریمنتال می‌روید. زمانی که می‌آید در حوزه باورها و تجربه زیسته افراد به سمت مطالعات اکسپرینشال می‌روید. بنابراین من فکر می‌کنم نقطه آغاز ما این است که ما نحوه مواجهه مان با دین را مشخص بکنیم بعد بر اساس آن در خصوص روش‌های مطالعه دینی صحبت بکنیم. اینجا پژوهشکده نمی‌خواهد بخش اول را انجام دهد. البته اگر خواسته باشیم این را انجام بدهیم مقدار زیادی از آن وابسته به قرائت‌های شش‌گانه‌ای است که آقای دکتر مسعودی فرمودند. اما آقای الهی فرمودند در بحث دوم که مربوط به حوزه‌های روانشناسی اسلامی و مدیریت اسلامی و ... مطرح می‌کنند که ما باید به دنبال مطالعات چند رشته‌ای باشیم با این فرض که هر کدام بیایند و یک قطعه‌ای از کار را انجام بدهند. توجه داشته باشید که شما وقتی دنبال مطالعات چند رشته‌ای هستید اعضای پروژه در کل پروژه سهیم نیستند. درست مثل ساختن یک پل است که هر کس یک بخشی از آن را می‌سازد. طراح، طراحی می‌کند و جوشکار آهن را جوش می‌دهد و بنا بنایی می‌کند. و این با ما که قصد داریم آدم‌ها را از صفر تا صد یک پروژه درگیر آن پروژه کنیم انطباق ندارد. بنابراین من فکر می‌کنم ما همه یک جورایی مثل هم فکر می‌کنیم و یک جورایی هم مثل هم فکر نمی‌کنیم و یک نشست دیگر می‌تواند کار را تکمیل کند.

دکتر مسعودی: من همانطور که عرض کردم داستان روش‌شناسی مطالعات اسلامی خیلی متوقف بر این است که تصویر ما از مطالعات اسلامی چه باشد. اگر این تصویر درست شکل بگیرد روش‌شناسی هم مشخص می‌شود. مثلاً در مطالعات اسلامی ما چیزی داریم بنام فلسفه اسلامی که ماهیتش برای خیلی‌ها مبهم است. یک قرائت این است که فلاسفه اول رفته‌اند منابع اسلامی قرآن و سنت را مطالعه کرده‌اند و بعد در باب آن اندیشه ورزیده‌اند و تعقل ورزیده‌اند و استدلال کرده‌اند و فلسفه اسلامی را بوجود آورده‌اند. قرائت دیگر این است که اینها اول

اندیشه‌های فلسفه یونان را مطالعه کرده‌اند ولی در یک فضا و آتمسفر دینی زیست می‌کرده‌اند و جهان زیسته آنها جهان زیسته اسلامی بودو این جهان زیسته وجود ایشان را تصرف کرده بود، نه فقط عقل و تصورات و تصدیقات ایشان را بلکه همه وجود آنها را تحت تاثیر قرار داده است. به تعبیر فروید پیش از آن که ضمیر خودآگاه را تحت تاثیر قرار دهد ضمیر ناخودآگاه آنها را تحت تاثیر قرار داد. جهان زیسته‌ای که هوسرل می‌گوید یا جهانی که هایدگر می‌گوید یا سنت و افقی که گادامر می‌گوید اینها بیشتر مربوط می‌شود به ضمیر ناخودآگاه فرد. اینها تحت یک جهانی زیست می‌کردند و جهان یک فرد که شد اسلامی هر چه تنفس می‌کند یا تولید می‌کند اسلامی است. چرا که از کوزه همان برون تراود که در اوست. پس کسی که جهانش شد اسلامی نه عقل و تصورات او بعد می‌شود فیلسوف اسلامی. پس برخی معتقدند که فیلسوف اسلامی آن نیست که برود کتاب و سنت مطالعه کند و بعد بیاید آنها را معقول کند. بلکه معتقدند فیلسوف اسلامی تربیت اسلامی دارد زیست جهانش اسلامی است. جهانش که اشباع شد از الهامات و مؤلفه‌های وجودی اسلامی، حالا این وجود اسلامی چه فیزیک تولید کند چه فلسفه تولید کند چه دانش آناتومی تولید بکند یا هنر تولید کند اسلامی است چرا که قانون علیت می‌گوید انسان آنچه را واجدش هست می‌تواند تولید کند. این یک قرائت از فلسفه اسلامی یا دانش‌های اسلامی مشابه است که بطور کلی می‌گوید کسانی که جهان زیسته‌شان اسلامی می‌شود می‌توانند تولیدات اسلامی بکنند. بنابراین اصرار نداریم که در اسفار ملاصدرا یا شقای بوعلی یا بدایه و نهایه علامه ما دنبال شواهد قرآنی روایی بگردیم. نه می‌گوییم علامه یک وجودی است که اسلامی زیست این چیزی که تولید کرد اگر چه می‌بینیم تعبیرش یونانی است ولی ما آن را اسلامی می‌نامیم. پس خیلی مهم است وقتی ما می‌گوییم مطالعات اسلامی از این جنس است. ما چه تعریفی از علوم انسانی اسلامی داریم خیلی مهم است. آقای الهی الان تعبیرات چند رشته‌ای، میان‌رشته‌ای، فرارشته‌ای را مطرح کردند. من می‌گویم الان قرائت ایشان از پژوهشکده قرائت چند رشته‌ای است. ممکن است یک نفر دیگر از مطالعات اجتماعی قرائت میان‌رشته‌ای یا فرا رشته‌ای داشته باشد. پس این خیلی مهم است که دقیق و واضح بگوئیم دقیقاً منظور و مرادمان چیست. من از آن قرائت شش‌گانه این را مد نظرم است. من آخرین حرفم این است که فرض کنیم در پژوهشکده کسانی را داریم که کاملاً در حوزه تخصصی خودشان خیلی مسلط هستند و پارادایم رشته خودشان را خوب فراگرفته‌اند و همین آدم مطالعات حوزوی‌اش هم کامل است و تا درس خارج هم پیش رفته. به نظر من این فرد هم به آموزش روش‌شناسی مطالعات اسلامی، در این معنایی که ما در این پژوهشکده اراده می‌کنیم، نیاز دارد. یعنی اگر به قول آقای الهی این فرد حوزوی است روش‌شناسی علوم انسانی را یادش بدهیم و اگر دانشگاهی است با روش‌شناسی مطالعات اسلامی آشنایش کنیم. من می‌گویم اگر هر دوی اینها را هم داشته باشد باز باید به او روش‌شناسی مطالعات اسلامی به این معنای سوم را یاد بدهیم. حتی این هم که آقای الهی می‌گویند چند رشته‌ای باید سازوکارش را دقیق مشخص کنیم که به چه شکلی باید مطالعات چندرشته‌ای را انجام دهیم؟ سازوکارهای همکاری چیست؟ همین سازوکارها را اگر آقای الهی بخواهند مشخص کنند از نظر من این سازوکار همان روش‌شناسی مطالعات اسلامی است، شبیه به قرائت شش‌گانه بنده. این روش‌شناسی به این معنای خاص، به دانشپژوه یا محقق ما کمک می‌کند تا بتواند تولیدات و تحقیقاتی با ماهیت دوگانه داشته باشد، یعنی علوم انسانی اسلامی که هم علوم تجربی هستند و هم از جنس دینی هستند و این مقارنه بین این دو وضعیت، نه پارادوکسیکال است و نه مخرب و مضر.

دکتر شعبانی: ضمن این که ما باید تعریف دقیقی از علوم انسانی اسلامی داشته باشیم به نظر باید برداشتی که هر یک از ما از مفاهیمی مثل چند رشته‌ای و بین‌رشته‌ای یا فرارشته‌ای داریم نیز واضح کنیم. من فکر می‌کنم تفاوت در برداشت این مفاهیم هم داریم.

دکتر مسعودی: مگر ما در یک گروه یک درس را که ارایه می‌کنیم اساتید مختلف یکسان درس می‌دهند. ما در گروه خودمان اساتید یک درس را متفاوت درس می‌دهند. من در آخرین قرائت یعنی قرائت ششم یا همان نظریه دوبرویی این را گفته‌ام. دوبرو شاگرد انیشتن بود. نظریه مکملی را درباره ماهیت نور مطرح کرد. قبل از او سؤال این بود که ماهیت نور ذره است یا موج. او گفت چرا می‌گوئید یا این یا او. من می‌گویم هم موج و هم ذره. و اتفاقاً واقعیت این دارد جواب می‌دهد. من در آخرین قرائتم می‌گویم علم دینی مطالعات اسلامی انسانی می‌تواند با قرائت‌های مختلف انجام شود. اتفاقاً این نگرش به من کمک می‌کند وقتی دکتر شعبانی با من صحبت می‌کند بتوانم بوسیله یک روش‌شناسی با ایشان صحبت بکنم. موقعی که آقای الهی صحبت می‌کنند بتوانم با استقبال و با گشودگی بگویم این هم می‌تواند یک قرائت از مطالعات اسلامی باشد. ایشان یک تصویری دارد از علوم انسانی اسلامی که تصویرش مطالعه چند رشته‌ای است این می‌تواند مبادی تصدیقی و تصویری خودش را داشته باشد و نتایج خاص خودش را هم داشته باشد و منافاتی ندارد با انواع قرائت‌های دیگر. چه خوب است افراد مختلفی بیایند. دکتر مهدی گلشنی بیاید، دکتر سعید زیباکلام بیاید، دکتر خسروباقری، آقای میرباقری بیاید. بیایند و بگویند ما این مبادی با این روش. من پژوهشگر می‌بینم به جای یک روش با چندین روش مواجه می‌شوم و از تک روشی می‌رسیم به چند روشی و افق گسترده‌تری ترسیم می‌شود. قرائت‌های مختلف که همه‌اش می‌تواند مفید باشد. من هر قرائتی که ارائه می‌کنم دفاع می‌کنم که اولاً این قرائت ممکن است و ثانیاً مفید است.

دکتر امین خندقی: ما در اینجا دنبال این نیستیم که مواضع خودمان را درباره روش‌شناسی مطالعات اسلامی در علوم انسانی بیان کنیم. بحث خوبی است ولی موضوع این جلسه نیست. ما سؤالمان این است که اگر بخواهیم این دوره را طراحی کنیم چه بحثی را باید مطرح کنیم. بله این را هم می‌پذیریم که بحث‌های روشی و روش‌شناسی تابعی است از فهم ما از مطالعات اسلامی و معرفت معتبر و این که انتظار ما از دین چیست ولی به نظر من تمام این بحث‌ها بحث‌های تبعی است. چرا؟ ما می‌خواهیم ببینیم در حال حاضر که اینجا نشستیم چه روش‌شناسی و روش‌هایی وجود دارد. عرض بنده این است که اینها کانسپچوالایز نشده است. من موافقم در این درس قرائت‌های مختلف مطرح شود.